در آستانه فصل نو

(چشم انداز فردای جنبش اصلاح طلبی)

مهرداد مشایخی

محتمل ترین و مناسب ترین پروژه ای که می تواند در دوره خلأ کنونی نقشی کارساز ایفا کند ایجاد هویتی نو است که بر مثلث دموکراسی، عرفی سازی و جمهوری خواهی (به عنوان یک مجموعه مرتب) استوار باشد

درآمد

دشوار می توان در فرآیند جنبش اصلاح طلبی بر لحظه زمانی معینی، به عنوان نقطه پایانی یا شکست آن، انگشت نهاد. هر مقطعی را بر گزینیم، خواه ناخواه، نوعی ارزش داوری محسوب می شود. با این مقدمه، شاید بتوان از اسفند ماه ۱۳۷۸ یعنی زمان ترور سعید حجاریان، و از مرداد ماه ۱۳۷۹ هنگامی که لایحه جدید مطبوعات در مجلس ششم متوقف و مسکوت شد، به مثابه دو لحظه نمادینی که محدودیت های اصلاح طلبان را در برابر انظار ایرانی به نمایش گذاشت یاد کرد. این پویش در ادامه خود با محدودیت های بیشتر تکمیل شد. بدین ترتیب طیف راست نظام در یک دوره سه ساله موفق گردید که با ترکیبی از شیوه های «قانونی» و فراقانونی، با بهره برداری از نقطه ضعف های این جنبش، تأثیرگذاری اجتماعی آن را به حداقل ممکن برساند و مردم را نسبت به آن ها مأیوس نماید. نتایج دومین دوره انتخابات شوراهای شهر و روستا در اسفند ماه ۱۳۸۱ اعلام رسمی این شکست در صحنه سیاسی کشور بود.

این که وقفه در پروژه اصلاح طلبی تا چه حد محصول نقطه ضعف های درونی، سیاست های نادرست و تضاد هویتی این حرکت بود و تا چه درجه ای از قدرت جریان موسوم به «راست» ناشی گردید، طبعاً موضوعی است که تا مدت ها توجه تحلیلگران سیاست ایران را به خود مشغول خواهد نمود. نگارنده سال نوبز نیز پیشتر در چند مقاله به این مبحث پرداخته است.

به هر رو، ریزش کیفی در آرای اصلاح طلبان به معنی پیروزی محافظه کاران و اقتدارگرایان قلمداد نشد؛ چه، هیچ نشانه ای دال بر افزایش میزان حمایت ۱۳ - ۱۲ درصدی آن ها در دست نیست. آن ها (محافظه کاران) نیز به خوبی واقفند که مانورهای سیاسی آتی شان با توجه به همین مایه اجتماعی حداقل تنها می تواند کاربردی محدود داشته باشد. آنچه که به آن ها فرادستی بخشیده است را می باید عمدتاً در کنترل ایشان بر نهادهای چندگانه فشار، درآمد نفت و شکاف میان قدرت های جهانی و صد البته تفرقه گرایی بیمارگونه در میان مخالفان سیاسی آن ها جست وجو کرد.

گذار به دموکراسی

دوران ما دوران گذار از نظام های سیاسی خودکامه (Authoritarian) و یا تمامیت خواه (Totalitarian) به نظام دموکراتیک به معنی رایج آن در جهان است. مراد از «دوران» واحد زمانی گسترده ای است که دست کم چندین دهه را در بر می گیرد. نیروهای سیاسی گوناگون، مطابق نظام ارزشی و ایدئولوژیک شان، قرائت های متفاوتی را از تاریخ ارائه می دهند. نیروهای مدافع دموکراسی نیز می باید با توجه به روندهای اساسی و بارز جهانی و داخلی مضمون و هدف نهایی مبارزات سیاسی در دوران کنونی را تعریف نمایند.

در سطح جهانی، مهم ترین رشته تحولات سیاسی ربع قرن اخیر همان آغاز فرآیند دموکراتیک سازی (Democratization) و قدرت گیری رژیم هایی بوده است که خود را دست کم به حداقلی از معیارهای دموکراسی مقید ساخته اند: از اسپانیا و پرتغال و یونان گرفته تا اروپای شرقی و آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی و آفریقای جنوبی همه از نمونه های بارز این فرآیند حکایت می کنند. طبعاً پویش جهانی شدن (Globalization) در تمامی ابعادش، انتقال این تجارب و الگوها را به خاورمیانه و ایران نیز سرعت بخشیده و دموکراسی را، حداقل برای اکثریت روشنفکران سیاسی ایران، به جذاب ترین بدیل سیاسی بدل نموده است.

در سطح داخلی نیز، در پرتو شرایطی که از انقلاب ۱۳۵۷ به بعد در ایران ایجاد گردیده، سطح آگاهی مردم ایران نسبت به حقوق و خواسته هایشان افزایش یافته است. به یک معنی جامعه توده وار (Mass society) ابتدای انقلاب به جامعه ای نسبتاً پویا، متنوع و با دیدگاه های متفاوت سیاسی دگرسان گشته است. هم از این رو است که ایران امروز، تحت هیچ شرایطی، خود را تابع یک ایدئولوژی سیاسی واحد نخواهد کرد. تنها ساز و کار دموکراسی است که می تواند با پذیرش این تنوع و گونه گونی، امکان همزیستی میان این آحاد گوناگون را فراهم آورد. طرح این نکته از سوی روشنفکران دموکرات ایران طبعاً به معنی نادیده انگاشتن خواسته های دیگر در میان مردم از جمله توسعه و رفاه اقتصادی، استقلال ملی (یا قومی)، توزیع عادلانه ثروت و امکانات و یا ایجاد امنیت نمی باشد؛ این صرفاً به معنی اولویت قایل شدن برای خواسته های دموکراتیک و ایجاد چهارچوب متناسب به منظور پاسخگویی به سایر مشکلات مبتلابه جامعه است. برای مثال، آیا می توان پیش از نودکاتیزه کردن ساختار قدرت در ایران کنونی، توسعه اقتصادی را از اتکا به درآمد نفت جدا ساخت و زمینه های یک اقتصاد قاعده مند را فراهم آورد و یا در کشور امنیت اجتماعی برقرار ساخت؟ به باور من پاسخ در هر دو مورد منفی است.

با تمام این شواهد این نکته پراهمیت را نباید از نظر دور داشت که برخورد نظری ما با رشد و ریشه گرفتن دموکراسی می باید از جبرگرایی و «ضرورت تاریخی» قلمداد کردن آن به دور باشد. ما شاهد شکست دوگونه جبرگرایی در پیش بینی آینده بوده ایم:

یکی جبرگرایی مارکسیستی که گونه خاصی از نظام های اقتصادی را پیش بینی می کرد و دیگر الگوی جبری مکتب نوگرایی (مدرنیزاسیون) که مسیر واحدی را برای همه جوامع در راستای «جامعه مدرن» تصور می کرد. بنابراین شایسته است که دموکرات های ایرانی با درس گیری از این الگوهای نظری، دموکراسی را به عنوان یک احتمال (تاریخی) و یک بدیل مطلوب (که برای سامان دادنش تلاش هدفمند خواهند کرد) طرح کنند و نه غیر از آن. در غیر این صورت، با بازی های غیرقابل پیش بینی شده تاریخ، نظیر انقلاب اسلامی در ایران و یا سقوط نسبتاً ناگهانی اتحاد شوروی، مواجه خواهند شد. همچنان که فرانسیس فوکویوما، که پس از فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود» سلطه قطعی لیبرالیسم (آمریکایی) را در جهان و بر آن مبنا «پایان تاریخ» را پیش بینی می کرد، امروز در برابر رشد قابل توجه ارزش های ناسیونالیستی، دینی و برتری نژادی طلبانه به مشکل نظری برخورد کرده است.

به هر رو، روشنفکران ایرانی که در جریان حرکت مشروطه خواهی اولین نهادهای مدرن سیاسی و قضایی را در ایران پایه ریزی کرده و مردم را با افکار دموکراتیک و جمهوری خواهانه آشنا گردانیدند در چند دوره تاریخی پس از آن هر بار در برابر استبداد تسلیم گردیدند. تا مدت ها «شرایط دشوار» و توسعه نیافتگی جامعه عامل عمده شکست ها معرفی شده اند. امروز هر نقیصه ای در کار باشد نمی توان از زمینه های ساختاری مؤثری نظیر میزان وسیع رشد مناسبات سرمایه داری، شهرنشینی، سواد آموزی، گسترش قشر دانشجو و دانش آموز و نقش رسانه های گروهی در کنار تغییرات ارزشی فرهنگی و گفتمان مسلط بر مباحث روشنفکران در دهه اخیر در زمینه سازی توجه به دموکراسی غافل شد.

به یک کلام، امروز، بار دیگر، در قلمرو جغرافیایی سرزمین ایران در برابر دو گزینه دموکراسی و تمامیت خواهی قرار گرفته است. آیا زمینه های مثبت و تجارب غنی ۲۵ سال اخیر قادر خواهد بود که بر عوامل منفی تاریخی فایق آید و سرانجام ما را، هم چون بسیاری دیگران، وارد فرآیند دموکراتیک سازی نماید؟

دوره پس از جنبش اصلاح طلبی

آیا با توقف پروژه اصلاحات دوره پس از آن آغاز شده است؟ و در این صورت مختصات آن کدامند؟

پاسخ به این پرسش ها از منظر روشنفکری سیاسی نقاد الزاماً واحد و مشابه نخواهد بود. طبعاً برای جمهوریخواهان دموکرات، سلطنت طلبان / مشروطه خواهان، چپ های انقلابی و اسلام گرایان مفاهیم «شکست» و آینده و بهروزی جامعه ایرانی معانی بس گوناگونی داشته و بر قرائتی بس متفاوت از تاریخ استوار هستند.

به باور من، با محدود شدن پروژه اصلاحات زمینه های مساعدی در میان برخی نیروهای اجتماعی درون کشور بویژه دانشجویان، جوانان، زنان، فرهنگیان، طبقه متوسط شهری، اقوام و اقلیت های دینی و البته روشنفکران پدید آمده است که با سمتگیری به یک تالی دموکراتیک و عرفی منافع خود را جست وجو نمایند. این زمینه البته امروز در دوره پس از اصلاحات و به ناگهان ایجاد نشده است، طلیعه های آن از همان ابتدای انقلاب و بخصوص از اوایل دهه ۱۳۷۰ هویدا بود. با شکل گیری حرکت اصلاح طلبی این نیروهای متجدد تلاش کردند که بتوانند با مددگیری از این فرصت بر مواضع سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک موجود غلبه نمایند. فاصله گرفتن «دوم خردادی ها» از مسائل و انتظارات بسیاری از این گروه ها، اما، رفته رفته آن آرا را دلسرد کرده و ریزش در آرای انتخاباتی را سبب گردید؛ امری که به نظر نمی رسد کوتاه مدت باشد.

با این حال نباید این توهم را ایجاد کرد که این نیروهای اجتماعی، به طور خودبه خودی و جبری به دموکراسی، عرفی سازی و جمهوری خواهی تأسی خواهند جست. میان گرایش داشتن و وجود زمینه مساعد تا تحقق عملی این ظرفیت شکاف قابل توجهی وجود دارد که می باید به مدد فعالیت آگاهانه و سازماندهی سیاسی فرهنگی پر شود. طبعاً گره اصلی همان فضای بسته است که شدت گرفته و بویژه در ماه های اخیر سنگینی آن افزایش یافته است.

نیروهایی که خواهان کاربرد خشونت انقلابی به عنوان راه برون رفت جامعه هستند بدون توجه به آمادگی مردم و فرهنگ سیاسی حاکم بر آن ها آرزوهای خود را به جای واقعیات می نشانند. از این رو، با مخدوش کردن «صورت مسأله» به راهکارهای ناکارآ و بدون ارتباط می رسند.

آن چه که به راستی می توان از تاریخ آموخت (نه در بعد ۲۰ سال اخیر جهان و نه در تاریخ مدرن ایران) یکی آن است که برای شکل گیری و آنگاه گسترده شدن جنبش های اجتماعی، گشایش فضای سیاسی پیش شرطی اساسی است. برخلاف یک تصور عامیانه جنبش های اعتراضی معمولاً در شرایط سرکوب سر بیرون نمی کنند! به تاریخ قرن بیستم ایران نظر افکنیم: کدام «فرصت های سیاسی» امکان گشوده شدن نسبی فضای سیاست و به دنبال آن اعتراضات توده ای را سبب گردید؟ به دوره های ۴۲ - ۱۳۳۹ ، ۵۷ - ۱۳۵۶ و ۷۸ - ۱۳۷۶ نگاه کنیم تا به تقدم باز شدن نسبی فضای سیاسی بر فرآیند اعتراض های توده به بهترین پی ببریم. چندان مهم نیست که فرصت های سیاسی چگونه ایجاد می شوند: شرایط جنگ، اعمال فشار دولت های قدرتمند جهانی، تصمیم بخشی از حاکمیت به لیبرالیزه کردن، و یا عقب نشینی حکومت در برابر فشارهای اعمال شده از سوی بخشی از مردم، این ها همه می توانند فضا را برای تحرک سیاسی بیشتر آماده کنند. مهم، اما، دیدن فرصت ها و بهره برداری از آن ها است. برای برخی از معارضان، راهبرد اصلی همانا استفاده از اهرم ایالات متحده است. برای دموکرات های عرفی گرا، اما، که به جامعه ایران نه به صورت یک جامعه توده وار بلکه به عنوان یک مجموعه کثرت گرا و متنوع می نگرند، استراتژی متفاوتی لازم می آید. گروه های متنوع مردم ایران امروز، نظیر سایر جوامع، بر مبنای منافع ویژه و خاص شان به مخالفت می پردازند. زنان بر پایه حقوق پایمال شده خود، جوانان به خاطر مشکلات خاص خود و اقلیت های قومی نیز با دلایل ویژه خودشان. یک جریان دموکراتیک با درک این واقعیت باید به سهم خود از تقویت نیروهای جامعه مدنی (ولو در اشکال ابتدایی آن در ایران امروز) و سازماندهی صنفی حقوقی آنها استقبال نماید. البته خواسته های عامی نیز وجود دارند که کم و بیش مورد پذیرش اکثریت جامعه قرار دارد: نظیر خواسته های رفاهی و آزادی های فردی.

یک جنبش وسیع دموکراتیک در صورتی می تواند پا بگیرد و گسترده شود که بتواند در ادغام خواسته های عام با مطالبات ویژه هر گروه اجتماعی موفق عمل کند. هر جزیی از این جنبش می تواند سازماندهی و گفتمان ویژه خود را در جامعه مدنی داشته باشد ولی در عین حال باید بتواند گفتمان خود را با گفتمان عمومی دموکراتیک همراه و منطبق سازد. برخلاف یک تجربه به غایت نادرست در ابتدای انقلاب که نیروهای مارکسیستی تلاش می کردند «هواداران» خاص خود را درون کارگران، دانشجویان و زنان ایجاد کنند. بحث امروز بر سر آنست که چگونه اقشار و گروه های اجتماعی با حفظ هویت و مطالبات جمعی شان آگاهانه بخواهند به یک جنبش اجتماعی دموکراتیک ملحق شوند و بدون از دست دادن استقلال خود، پا به پای دیگر گروه ها، به تحقق یک جنبش وسیع اعتراضی یاری رسانند.

پروژه دموکراسی، عرفی سازی، جمهوری خواهی

به باور نگارنده محتمل ترین و مناسب ترین پروژه ای که می تواند در دوره خلأ کنونی نقشی کارساز ایفا کند ایجاد هویتی نو است که بر مثلث دموکراسی، عرفی سازی و جمهوری خواهی (به عنوان یک مجموعه مرتب) استوار باشد. برخلاف نظری که اعلام داشته است «اصلاحات مُرد، زنده باد اصلاحات»، دموکرات های عرفی گرای ایران می باید هویت مستقل خود را ارائه نمایند. این امر برای منافع تاریخی این بخش از جامعه اهمیتی انکارناپذیر دارد. پروژه تازه دیگر با «اصلاح طلبی» هویت خود را تعریف نمی کند ولو آن که برخی از عناصر و مفاهیم کارساز پروژه اصلاح طلبی را همچنان به کار گیرد.

اگر اصلاح طلبان (با مددگیری از مطبوعات و جنبش دانشجویی) ایجاد تحول درون ساختار حکومتی و عقلایی کردن نظام کنونی را مد نظر داشتند طبعاً دموکرات های عرفی گرا نیز می باید دیدگاه استراتژیک خاص خود را ارائه دهند. حیطه فعالیت و تأثیرگذاری این نیرو در وهله نخست جامعه مدنی و نیروهای متشکله آن خواهد بود. تأثیر دموکرات ها در این حوزه بسته به میزان آزادی های سیاسی کسب و بیشتر خواهد شد. اما در هر حال شکل فعالیت می باید علنی و یا نیمه علنی باشد و نه متکی بر سازماندهی مخفی و توطئه آمیز.

بقیه در صفحه ۳۱

هیچ رئیس جمهوری برای ملت ایران، خاتمی نخواهد شد

فواد صادقی*

روزهای واپسین ریاست جمهوری خاتمی و لزوم تحلیلی واقع بینانه و تقدیر از تلاش های طاقت فرسای این چهره ماندگار ایران زمین، آنچنان اهمیتی دارد که مرا وادار می کند، برخلاف رویه یک سال اخیر، سکوت قلم را شکسته «برای خاتمی» بنویسم؛ نوشته ای که اگر خاتمی همچنان صاحب و بر مصدر قدرت بود و اگر این گونه به وی جفا ستمی نمی شد، به خود اجازه تحریر و انتشارش را نمی دادم و تنها اکنون که زمان «خاتمه خاتمی» یا به عبارتی دقیق تر، «خاتمه قدرت خاتمی» است، می توان با وجدانی آسوده از آن سخن گفت.

۱- نخست، از «آغاز خاتمی» وارد می شوم. بی تردید، یکی از زمینه های رجوع توده وار و عمومی جامعه ایران به خاتمی در دوم خرداد، شباهت ها و نوعی ارتباط مفهومی بود که افکار عمومی از شخصیت و منش وی با «سیره نبوی» استنباط می کرد.

نام سه کلمه ای «سیدمحمد خاتمی» که هر سه واژه آن با پیامبر اسلام(ص) گره خورده بود و از سیادت و انتساب نسبی وی به خاندان پیامبر تا همنامی با رسول اکرم(ص) و به عاریت گرفتن عنوان خانوادگی خاتمی از لقب «خاتم الانبیاء» به همراه قراین دیگر از رفتار وی، چون تأکید بر تسامح و تساهل که اشاره به «شریعت سهله و سمحه» داشت، محوریت دوستی و مهربانی و عطوفت با همگان که متأثر از جلوه «رحمة للعالمین» پیامبر است، نشانه هایی بود که باعث شد، جامعه اکثراً متدین و سنتی ایران، در چهره خاتمی شباهت بیشتری به پیامبر اکرم(ص) نسبت به دیگر روحانیون احساس کنند، جالب آنجاست که پس از ریاست جمهوری خاتمی، برداشت جهان نیز از خاتمی در همین راستا شکل گرفت و وی که یک روحانی شیعه و متعلق به اقلیت جهان اسلام بود، به عنوان سمبل و نماد اسلام و پیامبر اکرم(ص) در عرصه بین المللی مطرح شد.

بنابراین، باید تحلیل و ارزیابی از نقش آفرینی و عملکرد خاتمی در هشت سال مدیریت کشور را در چارچوب «سیره نبوی» مورد توجه قرار دهیم و از تطبیق نقاط قوت و ضعف شخصیت و عملکرد وی در این گفتمان، معیارهای قضاوت درباره خاتمی را به دست آوریم، در حالی که رویکرد و منشی عمده منتقدان خاتمی به وی، در چهارچوب تفاوت های رفتاری خاتمی با سیره علوی تمرکز داشت.

گرچه در این فرصت مجال آن نیست که تفاوت های سیره حکومتی نبوی با سیره علوی حکومت که ریشه در تفاوت های زمان و جامعه تحت اداره آن دو بزرگوار در زمان مسؤولیت پیامبر(ص) و علی(ع) دارد، مورد تأمل قرار گیرد، اما توجه به این نکته لازم است که شرایط ظهور خاتمی، یعنی فضای حاکم بر کشور پیش از دوم خرداد که افراط گری، کج روی و رویکرد ناصحیح به مفاهیم دینی باعث شده بود تا جامعه در آستانه یک انفجار قرار گیرد، رجوع به سیره نبوی، گشایش و همگرایی با عموم جامعه و تمامی اقشار را اقتضا می کرد و دست تقدیر، خاتمی را برای بر عهده گرفتن مسؤولیت در این شرایط سخت برگزید که اتفاقاً بیشترین قرابت و نزدیکی با سیره نبوی را در شخصیت، چهره و منش خود داشت.

به هر تقدیر، خاتمی برای جامعه ایران موهبتی کم نظیر بود که به تعبیر رهبر انقلاب در «حماسه دوم خرداد» به ایرانیان هدیه شد.

۲- خاتمی، رئیس جمهوری غیرمتعارف بود و این غیرمتعارف بودن، نه تنها مختص به ایران بود که سرزمین «خرق عادت» و شگفتی هاست، بلکه با عرف جهانی نیز سازگاری نداشت.

عهده داری مسؤولیت و سکانداری سیاست و اقتصاد کشور حادثه خیز و پیچیده ای، چون ایران برای شخصی که نه سیاست (نه به مفهوم علمی که در این موضوع صاحب آثاری نیز هست بلکه به معنای تجربی و اجتماعی) می داند و نه از اقتصاد سررشته چندانی دارد، نه تنها یک خلاف عادت بلکه از دیدگاه بسیاری از نخبگان، بحران زاست.

اما خاتمی به خوبی دریافته بود که مردم به خاطر همین ویژگی ها، وی را برگزیده اند؛ چراکه در مقایسه با رقبایش که سمبل سیاست ورزی و پیچیدگی های اطلاعاتی و امنیتی بودند، او شخصیتی بسیط، ساده و شفاف داشت.

خاتمی از طبقه روشنفکران بود، اما نه روشنفکرانی که از عمق مفاهیم پیچیده فلسفی و تمدن غربی و با زبانی غیرقابل فهم برای عموم جامعه سخن گویند، بلکه روشنفکری که از دل سنت ها برخاسته و با زبان و ادبیات این مردم، با آنان سخن می گفت و به همین خاطر، بسیاری از روشنفکران از تشبیه جامعه مدنی به «مدینة النبی» از سوی خاتمی برآشفتند، همانگونه که بسیاری از اقتصاددانان از تصریح وی بر این که از پیچیدگی های اقتصاد و آمار چیزی نمی داند، گلایه کردند و آن را نقطه ضعف بزرگی برای وی می شمردند، اما خاتمی نشان داد آنگونه که می دانند، می تواند و مردم از او انتظار دارند، به دنبال ایفای مسؤولیت است و همانگونه هم ماند و به این دلیل حتی در شرایطی که بسیاری از ایده ها و شعارهای خاتمی در سیاست و اقتصاد مانند «طرح ساماندهی اقتصاد کشور» عملی نشد، مردم در آن کوتاهی، نقض عهد و فریبکاری نیافتند، بلکه این عملی نشدن را ناشی از کوتاهی و ناهمراهی یاران خاتمی و دیگر صاحبان قدرت دانستند و به همین دلیل در دور دوم مسؤولیت خاتمی، آرای وی در میان شرکت کنندگان در انتخابات، نه تنها دچار افت منطقی دو رئیس جمهور قبلی نشد، بلکه رشدی ۱۰ درصدی نسبت به کل آرا داشت.

بدین سان، خاتمی در طول هشت سال مسؤولیت خود، نه تنها شخصیت و ماهیت خود را تغییر نداد، بلکه با اصرار بر خصوصیاتش شیوه و سبک جدیدی را از سیاست ورزی در ایران و جهان بر جای گذاشت، سبکی که به جای تکیه بر پیچیدگی ها، بر سادگی ها تأکید دارد و شفافیت و صداقت را که با ریشه های سیاست ورزی مرسوم تناقض دارد، نهادینه می کند.

۳- خاتمی در ایران به سمبلی برای سلامت تبدیل شد، شائبه فساد مالی که جامعه ایران برای هر صاحب قدرتی اگرچه در مدت و مسؤولیتی پایین تصویر می کند، درباره خاتمی حتی پس از عهده داری بالاترین مسؤولیت اجرایی کشور آن هم به مدت هشت سال به وجود نیامد. چراکه وی دخالت در اقتصاد و سیاست را برای بستگانش مجاز ندانست و اگرچه برخی از نزدیکان وی به فعالیت های حزبی روی آوردند، هیچ گاه از حمایت وی برخوردار نشدند و حتی حذف ناگهانی آنان از عرصه سیاست نیز حتی بیش از رد صلاحیت سایر کاندیداها بر خاتمی گران نیامد.

وی راه ورود به عرصه های اقتصادی را نیز بر بستگانش بست و حتی فعالیت اقتصادی پیشین برخی از نزدیکانش را به فعالیت ستادی تبدیل کرد و این همه حکایت از آن داشت که برخورداری مسؤولان از تصویری سالم در میان مردم، نیازمند تلاش، دقت و وسعت نگاه مسؤولان است.

۴- خاتمی، وفادار بود و این وفاداری را مردم با تمام وجود لمس کردند، اگریک دهه قبل از به قدرت رسیدن خاتمی، امام خمینی(ره) از وی با تعبیر «فرزند امین و فاضل و باتقوا و متعهدم» نام برده بود، وی با تمام توان سعی کرد به پدر معنوی خود وفادار باشد و در اوج تفوق اصلاح طلبان و به رغم تمامی مخالف سازی های این جبهه، از دو اصل بنیادین اندیشه امام(ره) یعنی «ولایت فقیه» و عنصر «مصلحت» با تمام توان دفاع کرد. خاتمی به دوستان خویش هم وفادار ماند، اگرچه هزینه ای که برای این وفاداری پرداخت، بسیار سنگین بود.

واقعیت آن است که حملات دشمنان، مخالفان و منتقدان خاتمی، اگرچه با شدت و حدت فراوانی همراه بود، اما در نهایت به سود وی تمام شد و بر دامنه محبوبیت و نفوذ او افزود، اما عملکرد غلط، سوءاستفاده و فرصت طلبی برخی از دوستان و اطرافیان خاتمی، هزینه ها و فشارهای سنگینی را به وی تحمیل کرد و گرچه اعلام بیزاری و انتقاد علنی به این گروه می توانست منافع فراوانی را برای شخص وی به ارمغان آورد، اما خاتمی این اقدام را ناجوانمردانه می دانست و به انتقادات و نصایح غیرعلنی به یاران ناهمراه و اطرافیان فرصت طلب خود اکتفا کرد.

۵- خاتمی، مظلوم بود و این مظلومیت که قبل از آمدنش آغاز شده بود، در رفتنش هم نمودار است. بیشترین فحاشی ها، تهمت ها و توهین ها به خاتمی، از ماه ها پیش از دوم خرداد آغاز شد و تاکنون هم ادامه دارد و برخلاف دیگر اشخاص که نیروهای ضدانقلاب و ضددین و یا حداکثر نیروهای تندرو و خام متدین، پرچمدار تخریب آنان بودند، طیف قابل توجهی از روحانیون و متنفذان جامعه، در کنار دیگر مخالفان وی از اپوزیسیون نظام تا نیروهای رادیکال و سکولار مذهبی، حملات به خاتمی را تأیید کرده و می کنند که این حملات و تخریب ها، مردم ایران را که از نظر عاطفی، حساس و تأثیرپذیر هستند، به دفاع از مظلوم واداشت.

خاتمی اگرچه در هنگامه نفسگیر سیاست، آبروی خود را در آتشکده تخریب ها و توهین ها و قربانی کرد، اما اراده الهی در این مهلکه نه تنها برای وی، بلکه برای جامعه ایران، آبرو آفرید.

۶- خاتمی، محبوب بود و این محبوبیت، نه تنها میان هواداران وی، بلکه در بین منتقدان و مخالفان و حتی در میان سران و افکار عمومی جهان نیز غیرقابل انکار است.

صاحب این قلم، همانند دیگر کسانی که نام خاتمی را در برگه های رأی خود ننوشته بودند، از این که شخصیتی مانند او به عنوان رئیس جمهور و سمبل ایران در سطح جهان مطرح گردیده است، سربلند و شادمان هستند. هیچ کس نمی تواند ارتقا و درخشش نام ایران در عرصه جهان را در دوره خاتمی انکار کند و اگر نبود ضعف، کاستی و ناهمراهی دستگاه دیپلماسی کشور، نقاط منحصر به فرد و برجسته خاتمی می توانست دستاوردهایی به مراتب بیشتر از وضعیت موجود را برای ایران به همراه بیاورد.

۷- خاتمی محترم نبود؛ اما برخلاف دیگر سیاستمداران که پذیرش و اعتراف به اشتباه را نوعی شکست و سقوط می دانند، خاتمی رفتار خلاف آن را زیر پاگذاشتن صداقت می دانست و به همین خاطر در موارد متعددی، اشتباهات، ضعف ها و کاستی های خود را با مردم در میان گذاشت و از آنان صمیمانه عذرخواهی کرد و این رویه نه تنها موجب تزلزل و سقوط جایگاه اجتماعی او نشد، بلکه محبوبیت و اعتماد عمومی به وی را افزایش داد.

خاتمی همان گونه که از نفی تقدس و قدسیت مسؤولان و سیاستمداران و آسمانی نکردن و غیرقابل نقد جلوه دادن آنان سخن می گفت؛ خود نیز نمونه ای عینی از سیاستمداران زمینی شد و نه تنها تصدیق اشتباه و عذرخواهی را ننگ ندانست، بلکه داوطلبانه در میان تنور داغ انتقاد که پیش از او، افروختن آن در حوزه ریاست جمهوری غیرقابل تصور بود، رفت.

انتقادات مشفقانه و منصفانه را پذیرفت و از بی انصافی ها، سیاه نمایی ها و توهین ها برنیفروخت، از کسی شکایت نکرد و منتقدانش را از خود نراند. اگر در عصبانیت سخن تندی گفت، در آرامش آن را جبران کرد و اگر از کسی یا سخنی مکدر شد، کینه ای به دل نگرفت. به دفعات بی شمار در برابر پرسش ها و انتقادات قرار گرفت، اما فشار کاری، کم حوصلگی و ناراحتی خود را به رسانه ها و افکار عمومی منتقل نکرد.

۸- خاتمی محترم ماند؛ ویژگی قدرت حکومتی و اقتدار دولتی، آن است که با پایان یافتن آن، احترام و منزلت از صاحبان منصب زایل می شود، اما خاتمی طوری آمد و رفت که اگرچه در زمان آمدنش بیشتر مردم ایران و جهان وی را نمی شناختند و برای او احترام خاصی قایل نبودند، اما هنگام رفتنش از وی به نیکی و بزرگی یاد می کنند و هم اکنون نیز یکی از محبوب ترین شخصیت های ایران، جهان اسلام و عرصه بین الملل است و این سرمایه گرانبها و بی نظیری برای ایرانیان است که هیچ کس به اندازه شخص خاتمی در حفظ و استفاده از آن نمی تواند مؤثر باشد.

خاتمی باید همان گونه که بود، بماند و نه در دامن افراطیون و اپوزیسیون فرو افتد و نه اجازه مصادره شدن خود را به محافظه کاران بدهد، خاتمی باید بداند ۴۲ میلیون رأیی که مردم به وی دادند، تکرارناشدنی است و در یک کلام: «هیچ کس برای ملت ایران خاتمی نخواهد شد».

* مدیر سایت بازتاب